

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با کمال شرف، هنرمند یمنی که کاریکاتورهایش در کنار موشک‌ها تن اسرائیل را می‌لرزاند

در یمن قرآن را با واقعیات اجتماعی پیوند دادهایم

کاریکاتور، زبان من است



محمدحسین سلطانی
خبرنگار

روز سه‌شنبه در حوزة هنری مجموعه آثار یک هنرمند یمنی به نمایش گذاشته شده بود. «بسم الله الرحمن الرحيم، کمال شرف، من الیمن، ولدت فی صنعاء.» به دنبال خنجر بسته به کمرش می‌گشتم؛ اما کمال شرف یمنی نه خبری از خنجر آورده بود و نه دستاری دور سرش. کمال با یک پالتوی شتری، عینک مستطیلی، یک کلاه فلت مشکی، قد متوسط و چهره‌ای که خنده‌ای از سر معذب بودن داشت، رو به روی حضار ایستاد و خود را برای حضار در سالن معرفی کرد. چهره‌اش آن تصویری را

ناجی علی را خوب می‌شناخت

حتی اگر کسی ناجی علی را نشناسد حداقل یک‌بار شخصیت حنظله را که او خلق کرده، دیده است. پسر بی‌په‌ای که به پشت ایستاده و دستانش را مانند پیرمردهای عرب قلاب کرده و پیراهنی ژنده به تن دارد. حنظله ناجی علی پابرنه بود و هیچ‌وقت سنش از ۱۰ بیشتر نمی‌شد، چون بیرون از سرزمینش فلسطین نمی‌توانست رشد کند. وقتی کمال شرف سنش به سن حنظله رسید، خیر آمد که ناجی علی را در لندن کشف‌اند. با مرگ ناجی علی، هنر فلسطین، پدر از دست داد؛ اما متوقف نشد. کاریکاتور کم‌کم تبدیل شد به یکی از هنرهای اصلی مقاومت هنری که کمال شرف یمنی، آن را زبان خود می‌داند: «کاریکاتور همواره برای من زبانی بوده برای بیان آنچه درون خودم احساس می‌کردم و برای من منبع درآمد نبوده؛ بلکه از آن برای بیان اعتقاداتی که به آن‌ها ایمان دارم، استفاده می‌کنم. وقتی بزرگ شدم و در کاریکاتور کشیدن خیره شدم، سعی کردم از این زبان استفاده کنم برای دفاع از آن اعتقادات. وقتی به مسئله فلسطین نگاه می‌کنم و آن مظلومیتی که مردم در حال حاضر دچارش هستند، احساس می‌کنم باید از این زبان استفاده کرد برای دفاع از آن‌ها.» وقتی صحبت‌های کمال شرف به سمت فلسطین می‌رود، تازه می‌توان متوجه شد که مرد درون پالتو جنبش یمنی است. خنجر به کمرش نیست؛ چون آن‌ها را قاب کرده و روی دیوارهای حوزة هنری آویزان کرده. خنجرهایی که پس از طوفان الاقصی - به صورت میانگین - هر هفته یکی از آن‌ها با قلم کمال شرف کشیده و به سمت اسرائیل پرتاب می‌شد. کمال شرف از آغاز نبرد طوفان الاقصی تاکنون نزدیک به ۱۰۰ کاریکاتور کشیده و در رسانه‌های جهان منتشر کرده. این یعنی همان وظیفه‌ای که ناجی علی بر عهده گرفته بود را حالا کمال شرف می‌خواهد ادامه دهد. طاقث نیاوردم و از کمال درباره ناجی علی پرسیدیم. از اینکه چرا

سفری بدتر از مارکوپولو

در میانه نمایشگاه مترجم کمال شرف مدام به خبرنگارها می‌گوید: «سؤال‌ها را کوتاه کنید، به خدا این بنده خدا سخت به ایران رسیده.» سخت؟ چرا سخت؟ مگر نمی‌شود از یمن به ایران آمد؟ مترجم شرح می‌دهد که کمال ابتدا به عمان رفته و بعد برای اینکه پرواز مستقیم نبوده به اردن می‌رود، در اردن ۲۴ ساعت بازداشت می‌شود و بعد هم به دبی می‌رود و از دبی به ایران می‌آید. وقتی قرار شد کمال شرف در جمع هم‌مانان و حاضران مراسم صحبت کند، یکی از حاضران مراسم مادر شهید میزایی بود، شهیدی که دی ماه سال ۱۳۹۸ در یمن به شهادت رسید و دیگر پیکرش بازنگشت. «قبل از اینکه به موضوع نمایشگاه و آثارم ورود کنم، مایلم از مادر شهید میزایی تکریم کنم و وعده می‌دهم، بعد از بازگشت به یمن، به صورت رسمی و غیررسمی مداوم مزار پسر شما را زیارت کنم. در این لحظه، در حال تجربه احساسات متضادی بین غم و شادی و سعادت هستم. شادی برای حضور در این مراسم و غم برای ماجرای که دارد در مقابل چشم همه مردم جهان اتفاق می‌افتد و دلیل واضحی در مقابل

صحبت‌هایش همه جهاد بود

در میان اندک حرف‌هایی که کمال شرف می‌زد، چند کلمه در هر بند از صحبت‌ها تکرار می‌شد؛ سرباز، شهید و اعتقاد. کلماتی که در حدود ۱۰۰ کاریکاتور کمال شرف در ۱۶ ماه اخیر هم دیده می‌شود. کاریکاتورهای کمال در نگاه اول بسیار ساده به نظر می‌رسند؛ اما وقتی کمی روی اثر تأمل می‌کنی، متوجه عمق کار می‌شوی، عمقی که کمیت کیفیتش را از بین نبرده: «همواره سعی کردم خیلی پرکار باشم برای اینکه هنر خود را در زمان مناسبتش، مثل یک گلوله که در زمان مناسب به هدفش می‌خورد، ارائه دهم و به همین دلیل اسلوب و سبک‌کاری‌ای طراحی کردم که از خطوط خیلی ساده استفاده می‌شود تا کار به سرعت انجام شود. این اسلوب متناسب با جهان ارتباطات است که سرعت انتقال پیام و تحولات در آن بسیار بالاست. من سعی می‌کنم با خطوط ساده اطلاعات و ایده‌های بسیار پیچیده را به مخاطب برسانم، چیزی که طی سالیان زیاد به آن دست پیدا کرده‌ام، من معتقدم سزای در موفقیت آثار هنری فارغ از همه مؤلفه‌های شاخص هنری وجود دارد و آن توفیق الهی است.» تبدیل ایده‌های پیچیده به خطوط ساده چیزی است که حتی اگر شرف هم آن را به زبان نیاورد باز هم در آثارش دیده می‌شود.

شرف پدیده‌ای از صحرا

شرف به معنی واقعی کلمه یک پدیده است. پدیده‌ای که قحطی یمن، بمباران و فقر مطلق را تجربه کرده؛ اما هنوز می‌تواند به مبارزه ادامه دهد. مبارزه‌ای که شرف خود را تنها گوشه‌ای از آن تعریف می‌کند و وطن خود را جایی می‌داند که در آن در حال مبارزه است. او برای ارضای ذوق هنری‌اش به سراغ کاریکاتور نرفته، بلکه تنها داشته‌ای که در این بسازه زمانی منطقی به نظر می‌رسیده کاریکاتور بوده، هنری که دارای زبانی همه‌فهم در

همه مردم دنیاست، ولی همه فقط نگاه می‌کنند و برخی، نه تنها تماشا بلکه به این جنایتکار برای انجام جنایاتش، کمک نیز می‌کنند. «کمال شرف هیچ سخنی از مصائب سفرش به میان نمی‌آورد. همراهانش می‌گویند در این مدت ما تا به حال از او «من» نشنیده‌ایم و اصلاً هیچ منبئی ندارد. مترجمش می‌گوید: «فقط می‌توانم بگویم آدم عجیبی است و مظلوم.» به دنبال این می‌گشتم که چطور می‌شود آدمی چند هزار کیلومتر آن‌طرف‌تر از مرزهای ما حرف‌هایی را در قالب کاریکاتور بزند که شرح مواضع جمهوری اسلامی در منطقه است. در همین افکار بودم که کمال شرف به زبان آمد و گفت: «اعتقادی است که به آن ایمان بسیار زیادی دارم و آن از امام خمینی است؛ زمانی که گفت آمریکا شیطان بزرگ است، همچنین سیدحسین بدرالدین حوثی وقتی در دعوت خود در یمن، قرآن را با واقعیات اجتماعی که ما زندگی می‌کردیم، ارتباط و پیوند داد. این اعتقادی است که باعث شد احساس کنم همواره سربازی هستم که در یک جنگ در مقابل دشمن در حال مبارزه است.»

حضور برجسته کودکان فلسطینی در آثار کمال شرف و حضور تمام اتفاقات منطقه در آثار او از ماجرای بیجرها گرفته تا اعتراضات درون اسرائیل همه‌همه نشان از تسلط کمال شرف بر اوضاع منطقه دارد. همراهانش می‌گفتند وقتی پای صحبت‌هایش می‌نشینی احساس می‌کنی او حکیمی است که فقط یکی از کارهایی که از پشش برمی‌آید کاریکاتور کشیدن است. کاریکاتورهایی که به‌رغم سانسور کشورهای عربی منطقه، راه خود را در رسانه‌ها پیدا کرده و پخش می‌شوند. در میان آثار کمال شرف یکی از آثارش از باقی آثار او بیشتر برایم جلب‌توجه می‌کرد. در یکی از آثار کمال شرف، او به مسئله ساخت سریال سعودی‌ها در باره معاویه پرداخته بود. اثری که با نگاه طنز به ماجرای سفیدشویی از شخصیت معاویه در سریال‌های سعودی پرداخته شده بود. این اثر کمال شرف برخلاف باقی آثارش مایه‌هایی از طنز را با خود به همراه داشت. برخلاف باقی آثار او که بغض و خشم در آن‌ها مستتر بود. تفاوت این اثر با آثاری که او درباره فلسطین کشیده، نشان می‌دهد شرف در تمام حوزه‌های کاریکاتور تسلط دارد و قلمش می‌تواند هر چه در ذهن دارد را با هر لحنی به تصویر بکشد.

سراسر دنیاست که ایده و مظلومیت مردم فلسطین را با خود حمل می‌کند و می‌تواند با تکنیکی که شرف در سرعت‌بخشیدن به اجرای اثر پیاده می‌سازد تبدیل به اثری هنری و به قول او تبدیل به موشکی شود که به موضوع مدنظرش اصابت کند. موشکی که پس از اصابت هر موشک یمنی صدای پیروزی مردمی است که هر جمعه در صنعاء، باد پرچم‌های فلسطینی و یمنی‌شان را به اهتزاز درمی‌آورد.



یادداشت

امیرکبیر مؤسس دارالفنون نیست!

منصوره رضایی
منتقد ادبی

که ملحد و که ده‌ری و کافر باشد که دشمن خلق و فتنه پرور باشد باید بچشد عذاب تنهایی را مردی که ز عصر خود فراتر باشد هروقت این شعر استاد شفیع کدکنی را می‌خوانم یاد امیرکبیر می‌آفت؛ مرد بزرگی که از روزگار و معاصران خودش فراتر بود و سرانجام، معضوب همان انسان‌های کوتاه‌اندیش شد. انسان‌هایی که تاب بزرگی و بزرگ‌منشی امیرکبیر را نداشتند و در پرتو وجود او، تاریکی‌ها و تعصبات و کوچک‌بودنشان به چشم می‌آمد و چاره‌ای جز خاموش کردن امیر نداشتند. علاوه بر این استاد شفیع کدکنی، یک حکایت از گلستان سعدی نیز یاد امیرکبیر را در ذهنم زنده می‌کند؛ حکایت طوطی زیبا و خوش‌سخنی که با یک زاغ زشت و کریه، هم‌قفس شده بود و از این مصاحبت و هم‌نشینی بسیار ناراضی بود. عجب آنکه زاغ هم از هم‌نشینی با طوطی، ناراحت است

و دلش می‌خواهد با زاغ‌های زشت‌رو و بد‌خویی مثل خودش همنشین باشد. به قول جناب سعدی، «صدچندان که دانا را از نادان نفرت است، نادان را از دانا وحشت است.» همین وحشت نادان‌ها از امیرکبیر، کار او را به تبعید و قتل در حمان قفا کاشان رساند؛ اما طبق رسم روزگار، نام نیک همیشه زنده می‌ماند که اگر چنین نبود، سال‌ها پس از امیرکبیر، در تقویم رسمی ما روزی به نام او و برای بزرگداشت او وجود نداشت. بیستم‌دی‌ماه، یادآور زحماتی امیرکبیر برای پیشرفت کشور است؛ آن هم در روزگاری که دغدغه پادشاهان قاجاری، رونق حرم‌سرا و خوشگذرانی بود. در چنین شرایطی، متقاعدکردن حاکمان به لزوم پیشرفت و جهانی‌شدن، کار بسیار دشواری است؛ چه برسد به عملی کردن ایده‌های ترقی‌خواهانه تأسیس دارالفنون، یکی از ایده‌های ترقی‌خواهانه امیرکبیر بود که متأسفانه پس از عزل او انجام نشد. یعنی کارهای اداری‌اش را امیرکبیر انجام داد؛ اما هنگام تأسیس دارالفنون، خودش سر کار نبود. البته می‌گویند بخش نظامی دارالفنون، هنگام صدارت امیرکبیر راه‌اندازی شده بود و سایر بخش‌ها پس از او و شروع به کار کردند. اعتمادالسلطنه که به بدگوی امیرکبیر مشهوره است، دارالفنون را نتایج خیالات امیرکبیر می‌داند؛ شما خیالات را بخوانید افکار و ایده‌ها! «تأسیس مدرسه دارالفنون که شاگردان در آنجا درس خوانده و موظف باشند، از نتایج خیالات میرزا تقی‌خان بود که ابتدای کار را شروع کرده ولی عمرش کفایت نکرد و بعد از او این عمل تاکنون در کمال خوبی می‌گذرد و همواره سیصد نفر شاگرد در آنجا

مشغول دروس زبان خارجه و هندسه و جغرافیا و حساب و طب و نجوم و علم پیاده‌نظام هستند.» طبیعتاً دارالفنونی که اکنون می‌شناسیم با دارالفنونی که در ذهن امیرکبیر بوده تفاوت‌هایی دارد. مثلاً تصویر و تصور غالب از دارالفنون، مدرسه‌ای است که فقط فرزندان صاحب‌منصبان و ثروتمندان جامعه یا همان آقازاده‌ها در آن درس می‌خواندند. به تعبیر دیگر، دارالفنون، جای از ما بهتران بوده که پس از فارغ‌التحصیلی به مقام و مناصب کشوری و لشکری می‌رسیدند و در واقع، سودی به قشر عامه جامعه نمی‌رسانده. این تصویر و تفکر با سبک و سیره امیرکبیر همخوانی ندارد و بعد است که چنین سازوکاری در ذهن او بوده باشد. به‌رحال می‌توانیم دارالفنون را اولین دانشگاه ایران بدانیم یا حداقل، آن را گذار از آموزش سنتی به آموزش مدرن تلقی کنیم. کتاب مسئله علم و علم انسانی در دارالفنون عصر ناصری از جمله کتاب‌هایی است که پیشینه، ساختار، رشته‌ها، مدیران، دانش‌آموختگان و متون دارالفنون را به تفصیل بررسی کرده است. البته حواستان باشد که نام این کتاب، شما را به اشتباه نیندازد و فکر نکنید در این اثر، فقط درباره علوم انسانی دارالفنون بحث شده. اتفاقاً در این کتاب، ثابت شده که علوم انسانی در دارالفنون جایگاه خاصی نداشته؛ چراکه رواج علوم انسانی، منجر به تفکر بیشتر است و به قول یحیی دولت‌آبادی، «تربیت از بازشدن اذهان، سبب بسته‌شدن مدرسه شد.» اگرچه کتاب مسئله علم و علم انسانی در دارالفنون عصر ناصری، ساختار

پژوهشی دارد؛ اما مؤلفانش با تئری روان، جذاب و روایت‌گونه، تمام آثار موجود درباره دارالفنون را بررسی کرده و نکات کلیدی و جالب آن‌ها را نیز بیان نموده‌اند. یعنی به‌جای این‌که چند کتاب درباره دارالفنون بخوانیم کافی است این کتاب را یک‌بار بخوانیم! در این کتاب، به بهانه مسئله دارالفنون با نکات تاریخی جالبی درباره دوره قاجار نیز روبه‌رو می‌شویم. مثلاً برای من جالب بود که نام زن پنجاه و دوم فتحعلی‌شاه قاجار، گل‌پریهن خانم بوده و پسر او، اعتمادالسلطنه که پسر پنجاه و چهارم فتحعلی‌شاه بوده، متولی اصلی دارالفنون در دوره ناصرالدین‌شاه به شمار می‌رفته. یک ویژگی جذاب دیگر این اثر، بررسی کتب و متونی است که در دارالفنون تدریس می‌شده. همچنین نقش دارالفنون در انقلاب مشروطه نیز جالب‌توجه است. در این کتاب، فهرست مفصل استناد، مدیران و دانش‌آموختگان ادوار مختلف دارالفنون نیز دیده می‌شود. خلاصه کلام این‌که اگر به تاریخ ایران، تاریخ علم و مسیر تحول آن، علوم انسانی و علوم غیرانسانی (!) علاقه دارید از خواندن این کتاب لذت می‌برید. کتاب مسئله علم و علم انسانی در دارالفنون عصر ناصری را ابراهیم توفیق، مهدی یوسفی و آرش حیدری نوشته‌اند و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی منتشر کرده است. ضمناً نسخه الکترونیک این کتاب در اپلیکیشن‌های کتاب‌خوانی موجود است. چه چیزی بهتر از این؟